

با چشم‌هایم می‌اندیشم

تئاتر تصویری رابرت ویلسن

نوشته

رضا شیرمرز

فهرست

- ۹..... یادداشت مؤلف
- ۱۳..... مقدمه‌ای بر تئاتر تصویری
- ۳۳..... زندگی و زمانه باب ویلسن
- ۷۷..... ویلسن، کارگردان مؤلف
- ۱۳۵..... ویلسن و متون نمایشی
- ۲۴۱..... زیبایی‌شناسی تئاتر رابرت ویلسن
- ۳۵۳..... ویلسن از منظر همکارانش
- ۳۷۱..... ویلسن و دیوید لینچ
- ۳۸۱..... گاه‌شمار آثار ویلسن
- ۳۸۵..... ویلسن به روایت تصویر
- ۴۹۷..... منابع

به تصاویر گوش بسپارید!

رابرت ویلسن

رابرت (باب) ویلسن در واگوی تگزاس، در چهارم اکتبر ۱۹۴۱ به دنیا آمد و اولین فرزند خانواده‌ای متمول بود. پدرش، وکیلی موفق بود که در شهر محل کارش به دلیل فعالیت‌های گسترده اجتماعی از خوش‌نامی برخوردار بود. ولی مادر رابرت، سرد و گوشه‌گیر، در پرورشگاه قد کشیده بود و پس از ازدواج به هیچ فعالیت اجتماعی‌ای نپرداخت. «باب از همان کودکی، به دلیل طبیعت متفاوت والدینش، قادر به تبادل عاطفی با والدینش نبود. ویلسن معتقد است که پدرش، حکمران خانه و مادرش، الهه

سکوت بود.^۱ پس از مرگ پدرش، مادر که قادر به مراقبت از فرزندانش نبود، آن‌ها را فرستاد تا در مزارع کار بکنند. در همین وضعیت، باب تحت چنین شرایطی، احساس تعلق به خانواده‌اش را از دست داد. او تمایلی به کار روزانه نداشت و معمولن شبانه کار می‌کرد و طی روز خودش را از دیگران پنهان می‌کرد. به نظر می‌رسد که تناقض شدید میان تاریکی و روشنی در آثارش، انعکاسی از همین دوران زندگی او است. در تئاتر ویلسن، نبردی دایمی میان نور و تاریکی، سکوت و فریاد، حاکم و محکوم و نظم و آشوب همواره در جریان است.

رابرت از همان کودکی، علاقه خودش را به نقاشی و تئاتر بروز می‌داد. او در شش سالگی برنده جایزه مسابقه نقاشی شد و در دوازده سالگی، قطعات کوتاهی می‌نوشت و به یاری مادر بزرگش و یکی از همسایه‌ها در گاراژش اجرا می‌کرد. در دوران دبیرستان نیز نمایشی بی‌کلام را در مسابقه تئاتر آماتورها شرکت داد.

باب که دچار اختلال جدی گفتاری بود، در کلاس‌های شبانه تئاتر کودک در دانشگاه بایلور حاضر می‌شد، تا این‌که در هفده سالگی توانست به یاری خانم بیرد هافمن، متخصص حرکات موزون هفده‌ساله‌ای که با کودکان استثنایی کار می‌کرد، بر مشکلات گفتاری خویش فایق آید. ویلسن ماه‌ها در کلاس‌های هافمن شرکت کرد و روش غلبه بر تنش‌های روانی - جسمانی را از طریق حرکت‌کُنند و موسیقی‌آموخت.

۱. به نقل از مقاله «منظرگاه خانوادگی»، به قلم جیل جانستون، نشریه هنر در آمریکا، شماره

باب در سال ۱۹۵۹ در دانشگاه اُستین تگزاس در دانشکده حقوق ثبت نام کرد و به موازات در حیطه تئاتر کودک فعالیت داشت. در سال ۱۹۶۱ او نمایشگاهی از نقاشی‌هایش را در گالری‌های تگزاس برگزار کرد و یک سال بعد، پیش از پایان تحصیلاتش، راهی نیویورک شد و پس از ثبت نام در مؤسسه پرت، در رشته معماری و طراحی دکوراسیون داخلی، تحصیلاتش را پی گرفت. طی دوران تحصیلش در فعالیت‌های تئاتری دانشگاه شرکت می‌جست، کارگردانی می‌کرد و به طراحی حرکت، لباس، صحنه، موسیقی و... می‌پرداخت.

همچنین باب با تکیه بر آنچه از خانم بیرد هافمن آموخته بود، به فعالیتش در حیطه کودکان استثنایی ادامه داد. علاقه ویژه او به نواز و حرکات موزون، او را بر آن داشت تا از محضر و آثار طراحان بزرگی همچون جرج بالانشین، مرس کانینگهام و مارتا گراهام بهره‌ها ببرد. وقتی به تماشای اجرایی از مارتا گراهام نشست، نامه‌ای پرشور برای او نوشت و خانم گراهام او را برای حضور در کلاس‌هایش دعوت کرد. همچنین باب با آلوین نیگلای آشنا شد و او به باب پیشنهاد همکاری داد.

در سال ۱۹۶۳ باب جوان، فیلمی ده دقیقه‌ای را با عنوان فکر برای لاورپرون ساخت، در حالی که تحصیلاتش را در مؤسسه پرت پی گرفت و در سال ۱۹۶۶ فارغ التحصیل شد. پیش از آن که تحصیلاتش را به پایان برساند، در سال ۱۹۶۴ برای نخستین بار به اروپا رفت و در مؤسسه آمریکایی واقع در پاریس، در محضر نقاش سوررئالیست آمریکایی، جرج مک‌نیل، درس نقاشی گرفت. همچنین در جشنواره

بین‌المللی هنرهای کاسل و جشنواره واگنر در بیروت حضور به هم رساند. پس از بازگشت به نیویورک، طراحی «عروسک» را در سه‌گانه کلد ون ایتالی با عنوان آمریکا هورا که در تئاتر پاکت اجرا شد بر عهده گرفت و دوباره فیلمی را با عنوان خانه ساخت و نمایشی را با همکاری هنرمندان مشهور حرکات موزون کارگردانی کرد. پس از فارغ‌التحصیلی، در آریزونا شش هفته با معمار و هنرمند مشهور بصری، پائولو سلری به همکاری پرداخت.

پس از بازگشت به واکو، کار با کودکان استثنایی را از سر گرفت، نمایش‌های کوتاهی را به صحنه برد و به تدریج به بلوغ هنری دست یافت. به نظر استفان برشت، سایه این گروه از آثار ویلسن را می‌توان بر سرتاسر زندگی هنری او دید.^۱ مثلن نمایش پایکوبی مدرن، شامل پارودی مسابقه دختر شایسته آمریکا بود، آن‌جا که بسته‌های شوینده جای ابزار صحنه را گرفته بودند و موسیقی میهن‌پرستانه و مذهبی به گوش می‌رسید. در همین دوران، باب از افسردگی شدید رنج می‌کشید و تلاش او برای خودکشی به حضور شش‌ماهه او در مؤسسه روانپزشکی انجامید. یک سال بعد، باب تگزاس را به قصد نیویورک ترک کرد و در نیویورک با هنرمندانی همچون کنث کینگ و مردیت مانک همکاری نمود. در همان سال، باب نمایش خون نوزاد را با موسیقی باب دیلان به صحنه برد. همچنین با طراح حرکتی با نام کریستوفر جروم رابینسون آشنا شد. کریستوفر از باب حمایت مالی و او را برای همکاری به آزمایشگاه تئاتر آمریکا دعوت کرد.

درست در همین دوران، باب، گروه مدرسه بیرد هافمن را به

افتخار معلمش به ثبت رساند، واقع در ساختمانی در خیابان اسپرینگ ۱۴۷ که پیش‌تر مورد استفاده جرف چایکین، مدیر تئاتر محیطی بود. یک سال بعد، مدرسه بیرد هافمن با کمک مالی دوستان، طرفداران و شرکت‌کنندگان در این مدرسه به سازمانی غیرانتفاعی تغییر ماهیت داد. هسته اصلی این گروه را اندرو دو گروت، شریل ساتن و لوسیندا چایلدز تشکیل می‌دادند. سایر اعضای این گروه عبارت بودند از بازیگران غیرحرفه‌ای، کارمندان بیمارستان‌ها، دانشجویان نقاشی و حرکات موزون.^۱ اعضای گروه مذکور، چنان دلباخته شیوه ویلسن و فعالیت گروهی‌شان شده بودند که بعضی از آن‌ها حرفه خود را ترک کردند، تمام وقت در خدمت گروه قرار گرفتند و به‌صورت خانواده‌ای منسجم درآمدند. مدرسه بیرد هافمن آزمایشگاه‌هایی برگزار می‌کرد که به اعضا اجازه می‌داد تا قابلیت‌های خودشان را کشف کنند و به مفهوم فضا و زمان از طریق بدن و حرکت نزدیک‌تر شوند و تا حد ممکن از اجراهای تئاتر قراردادی فاصله بگیرند. درعین حال برای مخاطب عام و خاص، تئاتر اجرا می‌کردند. بر اساس آنچه یکی از منتقدان تئاتر در نشریه دراما ریویو نوشت، «اعضای مدرسه بیرد هافمن، هرگز علاقه‌ای به ایفای نقش‌های بزرگ مانند هملت یا ستاره شدن در هالیوود نداشتند... آن‌ها مانند اجتماعی کوچک با یکدیگر زندگی می‌کنند و جاه‌طلبی‌های گروه‌های تئاتر متعارف را ندارند.»^۲ دو

۱. همان، صفحه ۲۷.

۲. هاسیل لانگتن، «سفری به کا ماوتتن»، نشریه دراما ریویو، ژوئن ۱۹۷۳، شماره ۱۷، صفحه